

انواع، مراتب و کاربردهای نور در مثنوی

دکتر رضا روحانی* - الهام عربشاهی کاشی**

چکیده

نور، یکی از مباحث مهم و کلیدی در عرفان اسلامی و از پرطرفدارترین، مباحث نظری- کلامی در میان متکلمان و فلاسفه است. در میان عارفان مسلمان، مولوی در شمار کسانی است که بسیار به مبحث نور پرداخته و از آن برای بیان مقاصد مختلف معرفتی و توحیدی بهره برده است. او با تأثر از فرهنگ اسلامی و منابع اصلی آن (قرآن و حدیث)، به بررسی انواع و مراتب نور (انوار پایدار، و انوار ناپایدار) پرداخته است.

نگارندگان در این مقاله، ضمن تبیین این موضوعات، به بررسی فواید و کارکردهای دنیایی و آخرتی نور در مثنوی و تطبیق اندیشه نوری مولانا با سایر عارفان، و نیز تبیین برخی مشترکات و اختلافات آن‌ها پرداخته اند. نویسندگان نشان داده‌اند که مولانا چگونه با بهره‌گیری از این عنصر مهم و محوری عرفانی و به کمک تجارب شخصی، توانسته است مباحث سنگین و دشوار معرفتی را بصورتی آسان و قابل فهم برای مخاطبان خود تبیین و تشریح کند و آنان را به کسب نور و خویش‌شناسی و معرفت‌آموزی، برای پیمودن مسیر دشوار طریقت ترغیب نماید.

واژه‌های کلیدی

مولوی، مثنوی، انواع و مراتب نور، کارکردهای نور، انگیزه‌های مولوی.

مقدمه

موضوع و مبحث «نور» در آثار عارفان، متکلمان و فلاسفه انعکاس وسیعی دارد؛ زیرا قدمت کاربرد واژه نور به هزاره‌های قبل از میلاد می‌رسد، همچنان که قدیمی‌ترین آثار نژاد هند و اروپایی در این زمینه نیز به هزاره چهارم قبل از میلاد باز می‌گردد. اقوام هند و اروپایی، به اجرام آسمانی بیش از سایر عناصر طبیعت توجه اعتقادی داشتند. **Dyaus** در تمدن باستانی هند، در تمدن یونانی و **Jupiter** در تمدن رومی، ایزدان و الهه‌های نور هستند. ریشه نام نور در هندی و

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان r.ruhani@kahanu.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان

یونانی واژه Day است که به معنی درخشیدن است. همین اعتقاد در ایران به صورت غیر مادی خود در هرمز منعکس می‌شود (قیاس کنید با سوره نور، آیه ۳۵) (سبحانی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳). همچنین در متون کهن دینی همچون اوستا نیز بصورت محوری بدان پرداخته شده است. در حوزه ادبیات فارسی نیز، مباحث و تأملات فراوانی در زمینه نور انجام شده است؛ اما در این میان، عارفان بیشتر از سایر ادبا به این بحث پرداخته و برای بیان مسائل ثقیل معرفتی، از زبان نمادین نور و پیوندهای آن با رنگ استفاده کرده‌اند. نور یکی از مباحث مهم و کلیدی در عرفان اسلامی است^۱ و در اصطلاحات عرفانی، اسمی از اسماء الهی است که «عبارت از حق است به ظاهر و مراد وجود عالم ظاهر است در لباس جمیع اکوانیه از عنصریات و روحانیات...» (گوهرین، ۱۳۸۰: ۷/۸۰).^۲

در بین عارفان مسلمان، جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، از کسانی است که در آثار خود، بسیار به مباحث مربوط به نور اندیشیده و از آن برای بیان مقاصد مختلف معرفتی و توحیدی بهره گرفته است تا حدی که می‌توان، نور را به عنوان یکی از کلیدواژه‌های محوری در شناخت اشعار او معرفی کرد. پیش از او صاحب‌نظران دیگر، از جمله غزالی در رساله مشکاة الانوار به تحلیل و تبیین معنای نور و نقش آن در وجود شناسی عرفانی پرداخته بود، مولوی نیز با بهره‌گیری از این عنصر مهم توانست مباحث دشوار و سنگین معرفتی را با زبان نمادین نور و رنگ بیامیزد و با معرفی ویژگی‌های نور حقیقی، فرصت خویش‌شناسی و معرفت‌آموزی را به مخاطبان خود عرضه نماید. او با تأثیر از فرهنگ دینی و توجه به احادیث روایی، نخستین آفریده خداوند را نور دانسته است. به اعتقاد او، این نور همان نور احمدی یا حقیقت محمدیه است که حق تعالی آن را بر جمیع موجودات، ممکنات و در رأس آن‌ها نبی اکرم حضرت محمد مصطفی (ع) تابانیده است و در اصل، تمام موجودات، نور وجودی خود را از ایشان دریافت کرده‌اند.^۳

مولانا نور احمدی یا محمدیه را برترین نورها می‌داند و معتقد است این نور، همان نور صافی است که حق تعالی با نظر جلالی خود به پاره‌ای نار نگریست و آن را به نوری صاف بدل کرد که آن نور بر همه انوار تاخت و آن‌ها را مغلوب کرد.^۴

کیف مد الظل، نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست

(مولوی، ۱۳۷۵: ۱/۴۲۵)

نور غالب، ایمن از نقص و غسق در میان اصبعین نور حق

(همان، ۱/۷۵۹)

در مرصاد العباد نیز آمده است: «پس حق تعالی چون موجودات خواست آفرید، اول نور روح محمدی را از پرتو نور احدیت پدید آورد... حق تعالی به نظر محبت بدان نور محبت محمدی نگریست. حیا بر وی غالب شد و قطرات عرق از وی روان گشت. ارواح انبیا را علیهم الصلاة والسلام از قطرات نور محمدی بیافرید» (نجم‌رازی، ۱۳۵۲: ۳۷-۳۸).

به اعتقاد مولانا، منبع ارتزاق حواس روحانی بشر از آفتاب حقیقت یا نور حق تعالی است (مولوی، ۱۳۷۵: ۳/۲۴۰۷) او این نور را سبب معرفت و خویش‌شناسی می‌داند (همان، ۱/۸۸۴)؛ اما معتقد است که نورستیزان قادر به شناخت حقایق کلی و جزئی نیستند، چون حق تعالی، چشم آن‌ها را از دیدن خورشید حقیقت، نابینا کرده است، آنان همچون خفاش، محروم‌ترین کسانی‌اند که پشت به آفتاب حقیقت کرده و در شمار خاسران حقیقی و اسیران چنگال حس حیوانی‌اند (همان، ۱۸۰/۶-۱۸۲).^۵

چنانکه در بخش منابع این نوشتار معرفی شده، اخیراً مقالاتی در موضوع نور نوشته شده که نویسندگان مقاله حاضر، بعد از تدوین اولیه مقاله بدان دست یافته و بناچار برخی مباحث مکرر را حذف کرده و یا بدانها ارجاع داده‌اند و برای تکمیل و تنمیم بحث، از منظری دیگر به موضوع نور در مثنوی پرداخته‌اند. با این همه، در این موضوع همچنان جای کار و بحث عمیق‌تر و بیش‌تر باقی است. به اجمال و به عنوان پیشینه بحث اشاره می‌کنیم که در مقاله «سمبولیسم نور و رنگ در عرفان ایرانی اسلامی» (نیکوبخت و قاسم‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۸۳-۲۱۲) بیش‌تر به نقش سمبولیک رنگ‌ها در بیان کیفیات نفسانی و تجربه‌های شخصی عرفا پرداخته شده، در مقاله «نماد نور در ادبیات صوفیه» (نزهت، ۱۳۸۸: ۱۵۵-۱۸۴) بیش‌تر پیشینه مفهوم و نماد نور در تفاسیر کهن و سیر تطوّر آن در متون برجسته عرفان و تصوّف اسلامی، با اشاراتی به اشعار مولوی بحث شده، و در مقاله «بررسی مقایسه‌ای نور در مثنوی با مهم‌ترین آثار عرفانی ادب فارسی» (یوسف‌پور و بخشی، ۱۳۸۸: ۷۹-۹۹)، جلوه‌های گوناگون معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی عنصر نور در مثنوی بررسی و با آثار عرفانی مهم فارسی مقایسه شده و ویژگی‌های عنصر نور در این کتاب تبیین شده است.

در پژوهش حاضر، سعی بر آن است که به مباحث جدیدی از مبحث نور در مثنوی اشاره شود. نگارندگان بعد از معرفی اجمالی منابع و آبخورهای قرآنی و حدیثی مولوی در این موضوع، به معرفی انواع و مراتب و فواید و کارکردهای نور از دیدگاه صاحب مثنوی می‌پردازند، نیز در ضمن بحث، برخی از انگیزه‌های معرفتی مولانا در پرداختن به مبحث نور اشاره و اندیشه نوری او با دیگر عارفان تطبیق می‌شود. برای مزید فایده و روشمندی بهتر، مباحث این نوشتار در چهار بخش اصلی دسته‌بندی و عرضه می‌گردد.

الف. آبخورهای قرآنی - حدیثی مبحث نور در مثنوی

مولوی نیز مانند دیگر شاعران ادب فارسی، تحت تأثیر فرهنگ اسلامی و آبخورهای آن است. او در تار و پود اشعار مثنوی، از آیات و احادیث بهره گرفته و بویژه در حوزه مباحث مربوط به نور، کاملاً به آیات قرآنی و احادیث روایی توجه داشته است؛ چنانکه در ذیل، مهم‌ترین آیات و احادیث مورد استناد او در مبحث نور، دسته‌بندی و بیان می‌شود:^۶

ب. نور حق کامل‌ترین نور

نورهای چرخ بیربده پی است آن چو لاشرقی و لاغربی کی است؟

(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۵۴۴/۲)

آنچه طورش بر نتابد ذره‌ای قدرتش جا سازد از قاروره‌ای

(همان، ۳۰۶۷/۶)

اشاره دارد به آیه: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ»

(نور/ ۳۵).^۷

نار شهوت را چه چاره؟ نور دین نورکم اطفاء نار الکافرین

چه کشد این نار را؟ نور خدا نور ابراهیم را ساز اوستا

(مولوی، ۱۳۷۵: ۳۷۰۰/۱-۳۷۰۱)

نیز اشاره دارد به آیه: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (صف/۷).

چون که حق رشّ علیهم نوره مفترق هرگز نگردد نور او

(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۸۹/۲)

نیز به حدیث: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ خَلْقَهُ فِي الظُّلْمَةِ فَالْتَقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ الثُّورِ اهْتَدَى وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۶) اشاره دارد.

زانکه هفتصد پرده دارد نور حق پرده‌های نوردان چندین طبق

(مولوی، ۱۳۷۵: ۸۲۱/۲)

این بیت نیز اشاره دارد به حدیث: أَنْ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ لَوْ كُشِفَتْ لَأُحْتَرَقَتْ (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۵۰).

حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید: فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ وَأَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ: پس جز الله خدایی نیست که هر تاریکی را روشن و هر چه را که جز به نور او روشن بود تاریک کرد (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: خطبه ۱۸۲ / ۲۴۹).

۲. نور انبیا، اولیا و مؤمنین:

یوم لا یخزی النبى را راست دان نور یسعی بین ایدیهیم بخوان

(مولوی، ۱۳۷۵: ۶۱۱/۴)

اشاره دارد به آیه: «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» (تحریم/۸) به اشاره در بیت زیر آمده است:

یا رب اتمم نورنا بالسّاهره و انجنا من مفضحات القاهره

(مولوی، ۱۳۷۵: ۲۸۹۲/۲)

همچنین مولانا با توجه به حدیثِ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۱۱۳)، نور احمدی یا حقیقت محمدیه را نور اصلی معرفی می‌کند:

برگرفت از نار و نور صاف ساخت وانگه او، بر جملة انوار ساخت

(مولوی، ۱۳۷۵: ۹۰۹/۲)

البته شایان ذکر است که نور صاف در مثنوی برابر با حقیقت محمدیه (نور احمدی) در اصطلاح ابن عربی است که گاهی به تعین اول، عقل کل و روح اعظم نیز تعبیر کرده و آن را اول ما خلق الله دانسته‌اند. این نور یگانه در آبگینه کالبد همه انبیای عظام از حضرت آدم (ع) تا حضرت ختمی مرتبت (ص) تابیده است و انبیای عظام به واسطه این نور صاحب عرفان و معرفت شده‌اند.

وی پس از نور احمدی، به نور مؤمنین که مأخوذ از نور الهی است اشاره دارد:

نیست آن بنظر بنور الله گزاف نور ربانی بود گردون شکاف

(ر.ک. مولوی، ۱۳۷۵: ۳۴۰۰/۴)

که به حدیث: اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله عزَّ وجلَّ (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۱۴) نظر دارد. حدیث: «جَزَا يَا مُؤْمِنُ فَإِنَّ»

نورَكَ قَدْ أَطْفَأَ نَارِي» (همان: ۵۳) نیز در ابیاتی دیگر اشاره و تبیین می‌شود:

زانکه دوزخ گوید ای مؤمن تو زود برگزدر که نورت آتش را ربود
 بگذر ای مومن که نورت می‌کشد آتشم را، چون که دامن می‌کشد
 (مولوی، ۱۳۷۵: ۲۷۰۹/۴-۲۷۱۰)

۳. نور فرشتگان

ز اجنحهی نور ثلاث أو رباع بر مراتب هر ملک را آن شعاع
 (همان: ۳۶۵۲/۱)

اشاره دارد به آیه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا» (فاطر/۱).

۴. نور محشر

نور محشر چشمشان بینا کند چشم‌بندی تو را رسوا کند
 (مولوی، ۱۳۷۵: ۱۶۸۹/)

اشاره به آیه «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق/۲۲).

بنابراین، مولوی در کتاب شریف مثنوی، علاوه بر آیات، از میان روایات نیز به احادیثی در مورد نور مؤمن، نور ایمان، نور هدایت و رستگاری الهی، نور احمدی و بالاتر از همه به نور پاک الهی و مراتب آن اشاره داشته است. او پس از نور حق، نور احمدی یا حقیقت محمدیه را کامل‌ترین نور دانسته و پس از آن نور انبیاء، اولیا، مؤمنین، فرشتگان و محشر را مهم و کارساز معرفی کرده و سخنان خود را در این زمینه از آیات و احادیث اخذ و بدان‌ها استناد کرده است؛ اما او در اصل نور خداوند را نورالانوار و روشن‌کننده هر تاریکی و منبع همه انوار معرفی کرده است.

ب. انواع نور در مثنوی

طبق یک تقسیم بندی کهن از ابن عربی، نور به دلیل انتزاع از ذات به نحو کلی در شمار اسم ذات ذکر شده است؛ اما در معنای «مزین» و «مصور» از اسمای جمالی و صفات فعلی حق تعالی است (ابن عربی، ۱۳۳۹ ه. ق: ۲۸) نور از اسماء نود و نه‌گانه الهی است که از دو طریق شیعه و سنی ذکر شده؛ و در قرآن کریم نیز یک بار به عنوان نام خداوند آمده است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (نور/۳۵).

ابن عطا در بیان آیه ۸ سوره تحریم (والذین آمنوا یسعی نورهم بین یدیهم و بایمانهم...) این نور را شامل انوار سه‌گانه توحید و معرفت و حقیقت می‌داند (پورجوادی، ۱۳۷۰: ۱/۲۰۶) و سلمی در حقایق التفسیر از قول یکی از عارفان آن را به هفت نور بخش می‌کند: «قال القسم انوار المومن سبعة: الطبع و نور الرش و نور العلم و نور الهدایة و نور التوفیق و نور الاستقامة و نور الوقوف بین یدی الله» (روحانی، ۱۳۷۶-۱۳۷۷: ۲۴۳) و سمعانی در روح الارواح ضمن اشاره به آیه نور در سوره نور، انوار را به دو بخش ظاهر و باطن تقسیم می‌کند و درباره حقیقت نور می‌نویسد: «نور به حقیقت آن بود که غیری را روشن کند؛ اما هر چه غیری را روشن نکند نور نبود و نه منور. آفتاب نور است و ماه نور و چراغ نور، به آن معنی که منور غیر است نه به آن معنی که در نفس خود مستنیر است» (سمعانی، ۱۳۶۸: ۵۸۶). اساس فلسفه شیخ اشراق

نیز بر نور و ظلمت بنا شده است؛ وی نور را به دو نوع عارضی و مجرد تقسیم می‌کند و همین دسته بندی را در مورد ظلمت نیز به کار می‌برد (سهروردی، ۱۹۸) و اما غزالی نور را امری ایجابی و ظلمت را امری نسبی می‌داند، و با تقابل نور و ظلمت به عنوان دو امر وجودی و دو مبدأ متضاد، مخالف است (غزالی، ۱۴۰۶: ۱۷/۱۴؛ ارفع، ۱۳۷۰: ۳۶۳؛ الایجی، بی تا: ۱۳۲).

اما مولانا در یک تقسیم‌بندی کلی، نور را به دو دسته (نور پایدار و نور ناپایدار) تقسیم می‌کند:

۱. انوار پایدار

این دسته از انوار، وابسته به علل و اسباب مادی نیستند و به اقتضای طبیعت خود به سوی مرگ و خاموشی نمی‌روند. مولانا، بعد از نور حق تعالی، نور وجودی انبیا و اولیای الهی، عارفان واصل و انسان‌های کامل و همچنین نور حقیقت، قرآن، روح، حشر، عرش، دین، ایمان و یقین را پایدار دانسته است، وی تمام این انوار را زیر گروه نور باطنی الهی می‌داند که در وجود انبیا، اولیا، عارفان واصل و انسان‌های کامل تجلی یافته است؛ به همین دلیل، افرادی که بصیرت باطنی دارند، این انوار را می‌بینند و افراد نابصیر نیز بر اثر تجلی نور ازلی و لم‌یزلی حق تعالی، چنان گرم و سرخوش شده که فریاد بر می‌آورند ما نیز بینا شده‌ایم و با نور حق قادر به دیدنیم (مولوی، ۱۳۷۵: ۴/۴۹۸-۵۰۳).

جمله حس‌های بشر هم بی‌بِقاست ز آن که پیش نور روز حشر، لاست

(همان، ۴۳۱/۱)

ز آنکه نور انبیا خورشید بود نور حس ما چراغ و شمع و دود

(همان، ۴۵۱/۴)^۸

مولانا در دفتر دوم، ذات الهی را نور باقی می‌شمارد. در قرآن کریم و روایات و اقوال اولیا و عرفا و صوفیه نیز خداوند متعال نور خوانده شده است، و «نور نزد صوفیان، عبارت از وجود حق است به اعتبار ظهور او فی نفسه و اظهار غیر را در علم و عین که شمس نامیده می‌شود. در حدیث اول ما خلق الله نوری که مرادف با عقل است در کلمات حکما و نور تجلی ذات عبارت از جمیع انوار اسما و صفات است که فَاَیُّمَّا تُؤَلُّوْا فَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ، تمام موجودات مرتبتی از انوار حق است» (سجادی، ۱۳۵۰: ۴۷۴-۴۷۵). البته جایز نیست که تصور شود حق تعالی نیز نوری در زمره سایر انوار است؛ چنان که غزالی معتقد است: «نور حق همان خدای تعالی است و اطلاق نور بر غیر او، مجاز محض است. یعنی سایر نورها عاریتی‌اند و نور حقیقی فقط اوست و همه هستی، نور اوست» (غزالی، ۱۴۰۷ق: ۱۲۰؛ محمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۱۲). واژه «نور» در عرف عوام به معنی نور حسی و در عرف خواص، همان نور چشم، عقل، ایمان، قرآن و بالاتر از همه نور خداست. نور الهی هم، نورالانوار و برترین مرتبه هستی است. باری، نور در زبان عرفان رمز خداست؛ ولی برای ذات الهی نورالانوار خواهد بود و برای صفات یا افعال الهی انوار دیگر (فولادی، ۴۷۳). چنان که سهروردی گوید: «نور الانوار، نور محیط، قیوم، نور اعظم و اعلی، نور قهار و غنی مطلق است که ورای آن چیزی نیست (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲/۱۲۱؛ و نیکویخت- قاسم زاده، ۱۳۸۷: ۱۹۱). این نور را ظاهر بالذات و مظهر غیر می‌دانند و حقیقت آن را جز هستی، چیز دیگری فرض نمی‌کنند. (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۳۷۸؛ ابراهیمی‌دینانی، ۱۳۸۱: ۱۳۱).

مولانا نور حق تعالی را نوری غالب و پایدار می‌داند که هرگز مفترق و پراکنده نخواهد شد:

چون که حق رشّ علیهم نوره مفرق هرگز نگردد نور او

(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۸۹/۲)^۹

و در دفتر ششم آمده است که حق تعالی به سبب شدت ظهورش مخفی و غیر قابل رؤیت شده است:^{۱۰}

آنکه پنهان می‌کنی ای رشک‌خو آنکه پوشیده ست نورش روی او

می‌رود بی‌روی‌پوش این آفتاب فرط نور اوست رویش را نقاب

(همان، ۶۹۰/۶-۶۹۱)

و اما لازمه طلوع چنین خورشیدی، افول ستارگان هستی کاذب ماست (همان، ۷۳۱/۶).

به نظر مولانا، حسن و جمال ظاهری مخلوق، از نور حق تعالی عاریت گرفته شده است و سرانجام نیز به سوی خود حق

تعالی بر می‌گردد و جسم ما متعفن، رسوا و زشت و سیاه باقی می‌ماند.^{۱۱} او معتقد است، نور حق تعالی تمام عالم را فرا

گرفته و ما باید در وجود خود این ظرفیت را ایجاد کنیم تا بتوانیم ناظر نور الله شویم و از انوار الهی بهره‌مند گردیم.

و آن که او بنظر بنور الله بود هم ز مرغ و هم ز مور آگه بود

(همان، ۱۱۴۲/۶)

چشم‌ها چون شد گذاره، نور اوست مغزها می‌بینند او در عین پوست

بیند اندر ذره، خورشید بقا بیند اندر قطره کل بحر را

(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۴۸۱/۶-۱۴۸۲)

البته هر چشمی لایق دیدن این نور نیست. در دفتر ششم مثنوی، در داستان حضرت موسی(ع) در کوه طور آمده

است: کوه طور نتوانست ذره‌ای از نور الهی را تحمل کند؛ اما به قدرت لایزال الهی، نور خداوند بر جسم اهل الله می‌تابد

و ایشان از این نور برخوردار می‌شوند.^{۱۲} باز مولانا در تمثیلی زیبا، هر چند نارسا، نور الهی را رستمی می‌داند که زال

پیر(سایر انوار یا حتی موجودات) نمی‌تواند در برابرش عرض اندام کند. حتی آفتاب خاور همچون اسیری، در زنجیر

مشیت او گرفتار است (همان، ۴۲۱۳/۶). این نور به اثر و سبب نیاز ندارد و حقیقة الحقایق است و پیش از خلقت کائنات

و ممکنات هستی داشته و بر جمیع موجودات و ممکنات، جامه هستی پوشانده است.

۲. انوار ناپایدار

این دسته از انوار، نورشان وابسته به علل و اسباب مادی است و به اقتضای طبیعت خود، مرگ و خاموشی را می‌جویند.

در مثنوی، انوار ناپایدار شامل نور حواس ظاهری، عقل جزئی بشری، نورهای ظاهری و محسوس(مادی) مانند نور

چراغ، قندیل، آتش، شمع و غیره است که با ظهور انوار شمس حقیقت، این نورهای ظاهری به سمت موت و فنا

می‌روند (مولوی، ۱۳۷۵: ۴/۴۲۵-۴۳۰).

چشم را این نور حالی‌بین کند جسم و عقل و روح را گرگین کند

صورتش نورست و در تحقیق نار گر ضیا خواهی دو دست از وی بدار

(همان، ۳۲۲۴/۴-۳۲۲۵)

مولانا گاه به مقایسه دو نور پایدار و ناپایدار پرداخته است:

نور حسی نبود آن نوری که او	روی خود محسوس بیند پیش رو
(همان، ۸۶۶/۲)	
سوی حسی رو که نورش راکب است	حس از آن نور نیکو صاحب است
نور حس را نور حق تزیین بود	معنی نور علی نور این بود
نور حسی می‌کشید سوی ثری	نور حقش می‌برد سوی علی
(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۲۹۴/۲)	
زانکه محسوسات دون‌تر عالمی است	نور حق دریا و حس چون شبنمی است
(همان، ۱۲۹۵/۲)	

او گاه نیز با طرح سؤال از زبان معاندان حق‌ستیز، به اثبات نور حقی می‌پردازد. مولوی در پاسخ کسانی که می‌گویند، چرا نور حق دیدنی نیست؟ می‌گوید و معتقد است که ندیدن نور حق، دلیل نبودن آن نیست؛ زیرا شهوت و تمایلات پست نفسانی هم دیده نمی‌شوند، اما از آثارشان که همان ندیدن نور حق است، می‌توان پی به وجودشان برد. درک چنین نوری نیاز به استعداد و لیاقت باطنی دارد. پاسخ دیگر مولانا آن است که نور حسی یا ناپایدار که در مرتبه پایین‌تر از نور پایدار است با چشم سر دیده نمی‌شود و با آثارش که همان تمییز دادن رنگ‌هاست، می‌توان به وجود آن نور پی برد، پس چگونه نور پایدار که در عالی‌ترین مراتب قرار دارد با چشم سر دیده شود؟ (همان، ۱۲۹۰/۲-۱۲۹۹)

از این رو به مخاطبان خود سفارش می‌کند که به دنبال نور پایدار و آرام‌بخش الهی باشند:

چون فراق آن دو نور بسی ثبات	تاسه آوردت گشادای چشمات
پس فراق آن دو نور پایدار	تاسه می‌آرد، مر آن را پاس دار
(همان، ۸۸/۲-۸۹)	

ج. مراتب و درجات نور در مثنوی

برای نور مراتب و درجات گوناگونی در نظر گرفته‌اند. مولانا نور را ذو مراتب می‌داند و در مثنوی، به مراتب سه گانه نور حق تعالی، نور دل و نور چشم اشاره کرده است. به عبارت دیگر مولانا انوار را به دو دسته درونی (نور حق و نور دل) و بیرونی (نور چشم یا نور سر) تقسیم کرده است. چنانکه در کتاب زبان عرفان نیز به نقل از علاء الدوله سمنانی، نور حق تعالی و نور دل در زمره انوار درونی آمده است و سمنانی مراتب شش گانه انوار درونی را چنین بیان می‌کند: نور حق، نور خفی، نور روح، نور سر، نور دل و نور نفس (فولادی، ۴۷۵).

منشأ اصلی نور چشم ما، نور دل است و منشأ اصلی نور دل نیز نور خداوندی است که از نور حس و عقل جداست و از جنس آن‌ها نیست، چنان که ابن عربی نیز در این باره معتقد است: «نور دارای درجات فراوانی است و در یک تقسیم، بر دو بخش است، یکی نور علم و عمل، و دیگری نوری که ویژه خداوند متعال است و نور ازلی خوانده می‌شود:

النور نوران، نور العلم والعمل	و نور موجدنا الموصوف بالازل
(ابن عربی، ۱۳۸۶: ۱۸۳) ۱۳	

به اعتقاد ملاصدرا نیز تنها در انسان شایستگی رسیدن به هر چیزی از انوار قیومی و روشنایی‌های لاهوتی و جامعیت اتصاف به هر هیئتی از هیئت‌های بدنی و ملکات ناسوتی هست. وی در فیض ۳۱ می‌گوید: «اگر روح آدمی با

خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های روانی مانند ایمان و بندگی و معرفت و زهد تقویت گردد و از زهرهای کشنده کفر و نادانی و گناه و گمراهی دوری سازد برای اقتباس انوار تجلی الهی آماده می‌شود» (ملاصدرا، ۱۳۵۸: ۱۶۷).

نور غالب ایمن از نقص و غسق در میان اصبعین نور حق
(مولوی، ۱۳۷۵: ۷۵۹/۱)

نورِ نورِ چشم، خود، نور دل است نور چشم از نور دل‌ها حاصل است
باز نور نور دل، نور خداست کو ز نور عقل و حس، پاک وجداست
(همان، ۱۱۲۶/۱-۱۱۲۷)

مرتبه دوم، نور دل است، زیرا آفرینش نور را در نقطه سیاه دل یا سویدای دل دانسته‌اند، به اعتقاد مولانا، دل پایتخت نور است و نور مانند پادشاهی در پایتخت دل حکومت می‌کند و هر دلی که مقبول الهی و پر نور شود از این جهان و لذت‌های مادی و پست آن چشم می‌پوشد و به سوی نور حقیقت رو می‌کند. به اعتقاد او، دل بی نور، دل نیست و توانایی‌های انسان اعم از جنسی و روحی، ناشی از نور دل است، و گام اول برای دریافت نور الهی، طلب نور است. چنان که در کتاب فیه ما فیه می‌گوید: «مشارق انوار حق جل و جلاله در دل کی گنجد الا چون طالب آن باشی، آن را در دل یابی، نه از روی ظرفیت که آن نور در آن جاست؛ بلکه آن را از آن جا یابی هم چنان که نقش خود را در آئینه یابی و مع هذا نقش تو در آئینه نیست الا چون در آئینه نظر کنی و خود را ببینی» (مولوی، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

چون نباشد نور دل، دل نیست آن چون نباشد روح، جز گل نیست آن
آن زجاجی کو ندارد نور جان بول و قاروره است، قنبدیش مخوان
(مولوی، ۱۳۷۵: ۲۸۷۸/۵-۲۸۷۹)

و یا:

خانه آن دل که ماند بی ضیا از شعاع آفتاب کبریا
تنگ و تاریک است چون جان جهود بی‌نوا از ذوق سلطان ودود
(همان، ۳۱۲۹/۲-۳۱۳۰)^{۱۴}

در مرتبه سوم، نور چشم یا نور ظاهری مطرح است که شرح این دسته از انوار، ذیل انوار ناپایدار ذکر شد، باز نمونه‌ای از آن، این ابیات است:

دیدن نورست آن‌گه دید رنگ وین به ضد نور، دانی بی‌درنگ...
... پس به ضد نور دانستی تو نور ضد ضد را می‌نماید در صدور
(همان، ۱۱۲۹/۱-۱۱۳۳)^{۱۵}

با توجه به مراتب سه گانه نور، مولانا در جمع بندی خود، نور حق را تنها نوری می‌داند که ضد ندارد تا به وسیله آن، نور حق پیدا شود و چنین نوری است که اسرار و حقایق نام‌ها و اشیا را آشکار می‌سازد.

(عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۲۲۲، و یوسف پور-بخشی، ۱۳۸۸: ۹۳)

نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد، او را توان پیدا نمود
چشم آدم چون به نور پاک دید جان و سر نام‌ها گشتش پدید
چون ملک انوار حق، در وی بیافت در سجد افتاد و در خدمت شتافت
(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۲۴۵/۱-۱۲۴۷)^{۱۶}

مولوی نور حق و نورهای عارضی فلکی را چنین قیاس می‌کند:

نورهای چرخ بیریده پی است آن چو لا شرقی و لا غربی کی است؟
 برق را خوی یخطف‌الابصار دان نور باقی را همه انصار دان
 (مولوی، ۱۳۷۵: ۱۵۴۴/۲-۱۵۴۵) ^{۱۶}

او در دفتر ششم، مراتب نور را در خلال داستان حضرت موسی(ع) در کوه طور می‌آورد و در فرجام داستان، باز نور حق را بر سایر انوار برتری می‌دهد. مولوی، چنان‌که پیشتر نقل شد، نور صاف را همان نور محمدی یا برترین نورها می‌داند که خداوند متعال از آتش اخگری برداشته، پس آن را تحت نظر عنایت خود به نور صاف بدل کرده است. این نور، در بیان صاحب مثنوی، گاه از افق حضرت آدم(ع) و گاه از افق حضرت موسی(ع) و گاه سایر انبیا و اولیای الهی تجلی می‌یابد؛ زیرا حقیقت همه انبیا و اولیای الهی همان نور یگانه است و ایشان با هم اتحاد نوری دارند. در مثنوی نور احمدی همان تعیین اول، عقل کل، روح اعظم و حقیقت محمدیه است (همان، ۱۸۶۳/۶ و روحانی، ۱۳۸۷: ۹۸-۱۰۴) خود در وصف این نور گوید:

از همه اوهام و تصویرات دور نورِ نورِ نورِ نورِ نور
 (همان، ۲۱۴۶/۶) ^{۱۷}

د. فواید و کارکردهای نور در مثنوی

برای نور فواید و کارکردهای فراوانی در متون عرفانی ذکر شده است: «نور» غالباً دو کار می‌کند: روشن‌گری و روشنی‌بخشی، و راندن و کوچ دادن ظلمات جهل و نادانی و نواقص امکانی. نور از طرفی خودستانی و نورافشانی ذاتی دارد، و از سوی دیگر، چیزهایی را که مناسب حال و ذات او نیست و اقتضای آن‌ها را ندارد، از خود می‌راند(ابن عربی، ۱۳۸۶: ۱۸۳؛ فخر رازی، ۱۹۷۶: ۳۴۷ و عین القضاة همدانی، ۱۳۷۳: ۲۲۲) مولانا برای نور کارکردهای ذیل را در نظر گرفته است:

۱. اطفای نار شهوات و تمایلات پست نفسانی

مولوی نور حقی را بهترین وسیله برای اطفای نار شهوات می‌داند:

نار شهوات را چه چاره؟ نور دین نور کم اطفای نار الکافرین
 چه کشد این نار را؟ نور خدا نور ابراهیم را ساز اوستا
 (مولوی، ۱۳۷۵: ۳۷۰/۱-۳۷۰/۱)
 کشتن این نار نبود جز به نور نورک اطفای نارنا، نحن الشکور
 (مولوی، ۱۳۷۵: ۳۴۸۱/۳) ^{۱۸}

مولانا در مثنوی «نار» را ضد «نور» می‌داند. وی نار را کنایه از شهوات، طمع، حرص و آز، خشم و سایر رذیلت‌های اخلاقی بر می‌شمارد و وسیله اطفای این نار را نور می‌داند؛ وی برای نور الهی، دین، مؤمن، حشر، عرش و غیره، فواید و کارکردهای بی‌شماری در نظر گرفته است. به اعتقاد او، میان آتش و نور تفاوت است، چنان‌که غزالی در کیمیای سعادت، ضمن تمثیلی رسا آورده است: «پس فتیله و آتش چراغ و نور چراغ، هر سه تقدیر کن؛ فتیله چون قالب دل، و

آتش چراغ مثل روح حیوانی، و نور چراغ مثل روح انسانی است... نور چراغ تبع و فرع وی، و چون چراغ باطل شد، وی باطل شود و روح انسانی تبع روح حیوانی نیست؛ بلکه اصل وی است، و به باطل شدن وی باطل نشود؛ بلکه اگر مثال وی خواهی نوری تقدیر کن که از چراغ لطیف‌تر باشد و قوام چراغ به وی بود، نه قوام وی به چراغ، تا این مثال راست آید» (غزالی، ۱۳۸۷: ۱۰۴/۱) پس نور اطفاکر نار و در مرتبه بالاتر از آن قرار دارد. البته باید ذکر شود که به دلیل دو وجهی بودن نار در قرآن، عرفا نیز به هر دو وجه آن توجه کرده‌اند. چنانکه مولوی نیز ضمن اشاره به آتش های منفی، گاهی نیز تحت عنوان کلی نار الله به آتش های متناقض نمایی همچون آتش قهر الهی و آتش عشق اشاره می‌کند (مولوی، ۱۳۷۵: ۱/۱۳۳۲؛ ۵۸۸/۹۰۹: ۱۹).

۲. اطفاکر نار دوزخ

مولوی، مثل موارد دیگر به استناد آیات و روایات و برداشت معرفتی از آن دو، بهترین وسیله برای اطفای آتش دوزخ را نیز نور معرفی می‌کند. وی نور و نار را به اقسام مختلفی تقسیم می‌کند و معتقد است هر ناری با نوری خاص مهار می‌گردد؛ چنان‌که نار دوزخ جز با نور مؤمن نابود نمی‌گردد. او در مثنوی برای نور مؤمن فواید بسیاری در نظر گرفته است؛ هرچند در آثار دیگر، همچون مقالات شمس تبریزی نیز بدان فواید اشاراتی دیده می‌شود (شمس تبریزی، ۱۳۴۹: ۱۶۰).

۳. اجتناب از دنیاگرایی و ماده‌پرستی

که علامات‌ست از آن دیدار نور	التجافی منک عن دار الغرور
(مولوی، ۱۳۷۵: ۵/۲۴۴۷)	
آن‌چنان که گفت پیغمبر ز نور	که نشانش آن بود اندر صدور
که تجافی آرد از دارالغرور	هم انابت آرد از دارالسرور
	(همان، ۳۰۸۲/۴-۳۰۸۳)

۴. برطرف کردن وساوس شیطانی

چون ببیند نور حق، ایمن شود	زاضطرابات شرک او ساکن شود
	(همان، ۵/۲۴۵۱)

۵. ایجاد امنیت و برطرف کردن خطرات احتمالی

توبه نور او همی‌رو در امان	در میان اژدها و کژدمان
پیش پیشت می‌رود آن نور پاک	می‌کند هر ره‌زنی را چاک چاک
	(همان، ۶۰۹/۴-۶۱۰)

۶. التیام‌بخش آلام روحی بشر

لیک گر باشد طیبش نور حق	نیست از پیری و تب، نقصان و دق
...گر بمیرد، استخوانش غرق ذوق	ذره ذره‌ش در شعاع نور شوق
	(همان، ۵/۹۷۴-۹۷۶)

۷. عامل براندازی اختلاف و تفرقه

مولانا ضمن تمثیلی در داستان فیل و هنود، چنین نوری را عامل براندازی اختلاف و تفرقه از بین مردم می‌داند.
در کف هر کس اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی
(همان، ۱۲۶۸/۳)

۸. مسجود ملایک شدن

آدمی چون نور گیرد از خدا هست مسجود ملایک زاجتبا
(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۳۵۳/۲)

۹. خوراک روحانی یافتن

مولانا معتقد است، نورحق خوراک حلق معنوی است، و لازمه حلق معنوی داشتن، رهایی از بند مادیت و نفسانیات است، یکی از مهم‌ترین فواید و کارکردهای نور در مثنوی، عمل ارتزاق روحانی بشر است.

حلق حیوان چون بریده شد به عدل حلق انسان رست و افزون گشت فضل
حلق انسان چون بی‌رد هین بین تا چه زاید؟ کن قیاس آن برین
حلق ثالث زاید و تیمار او شربت حق باشد و انوار او
(همان، ۳۸۷۳/۱-۳۸۷۵)

نیست غیر نور، آدم را خورش از جز آن، جان نیابد پرورش
زین خورش‌ها اندک اندک باز بر کین غذای خر بود نه آن حر
تا غذای اصل را قابل شوی لقمه‌های نور را آکل شوی...
چون خوری یکبار از ماکول نور خاک ریزی بر سر نان و تنور
(همان، ۱۹۵۶/۴-۱۹۵۹)

مولانا دستور می‌دهد که

اغذی بالنور کن مثل البصر وافق الاملاک یا خیر البشر
(همان، ۲۹۷/۵)

منظور وی از خوردن نور، خوردن همان طعام‌های معنوی است که برای خوردن آن‌ها نیازی به اسباب و علل مادی نیست. این خوراک‌های معنوی (نورانی)، زمینه تزکیه روحی و جسمی بشر را فراهم می‌کند و من حیوانی بشر را به مای روحانی بدل می‌سازد؛ در قرآن کریم آمده است: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا» (اعراف/۲۹) خداوند متعال، خوراک مادی را محدود می‌کند؛ اما برای خوراک معنوی، حد و مرزی تعیین نمی‌کند، زیرا با خوراک مادی، جسم بشر همانند حیوانات پرورش می‌یابد و با غذای معنوی روح و جان او پرورش می‌یابد، از این رو، یکی از کارکردهای مهم نور در مثنوی، یافتن خوراک روحانی (نور) است که آدمی را قرآنی می‌کند:

هر که گاه و جو خورد قربان شود هر که نور حق خورد، قرآن شود
(مولوی، ۱۳۷۵: ۲۴۷۸/۵)

۱۰. غیب‌بینی و درک جمال بی‌حجاب الهی

مولانا معتقد است انسان مستعد کسب نور، قادر به درک جمال بی‌حجاب الهی است و می‌تواند مظهر تجلیات اسما و صفات رحمانی گردد و با کمان نور جانش، دشمنان دین و قرآن را نابود سازد. پس برای رسیدن به این نور، شنیدن و آموختن سخنان حکمت‌آمیز و معارف الهی را لازم می‌داند. چنان‌که در جواهرالتفسیر آمده است: «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ، روشنی جان و دل به لمعات انوار اسرار اوست، و روشنایی خانه آب و گل به پرتو آفتاب اخبار و آثار او» (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۷۹: ۱۵۳). پس «تا به صیقل لا، زنگ ماسوی از آینه زدوده نگردد، انوار جمال لایزال "الا الله" در او منعکس نشود» (همان، ۲۸۵).

مولانا در مثنوی، لازمه رسیدن به چنین شهودی را این‌گونه معرفی می‌کند:

ای تو نور بی‌حجب را ناپذیر	...حرف حکمت خور که شد نور ستیر
تایب‌بینی بی‌حجب مستور را	تا پذییرا گردی ای جان نور را
(مولوی، ۱۳۷۵: ۱۲۸۶/۳-۱۲۸۷)	
غیب را بیند به قدر صیقلی	هر کسی اندازه روشن‌دلی
بیش‌تر آمد بر او صورت پدید	هر که صیقل بیش کرد او بیش دید
(همان، ۲۹۰۹/۴-۲۹۱۰)	
آنکه از نور اله استش ضیا	پر همی‌بیند سرای دوست را
(همان، ۸۶۵/۶)	

مولانا ضمن بیان فواید و کارکردهای نور در مثنوی، ذات اقدس الهی، انبیا و اولیای الهی (پیشین و پسین) قطب اعظم^{۲۰} و انسان کامل (مرشد، پیر، عارف و اصل و...) را منبع کسب نور معرفی کرده و سرچشمه نور وجودی ایشان را نور ذات قدس الهی می‌داند. اهمیت نور برای مولانا تا حدی است که در دیباچه سه دفتر چهارم، پنجم و ششم بدان اشاره کرده و مثنوی و حسام‌الدین را در پیوند با نور دیده و معرفی کرده است:

روشنی بر دفتر چارم بریز	کافتاب از چرخ چارم کرد خیز
(مولوی، ۳/۴)	
هین ز چارم نیورده خورشید وار	تا بتابد بر بیگانه
(همان، ۳۱/۴)	
بی‌نوایم و رسیده ما ز دور	هین بیفشان بر سر ما فضل و نور
(همان، ۶۶/۵)	
شش جهت را نور ده زین شش‌صحف	کی یطوف حوله من لم یطف
(همان، ۴/۶)	

خواستۀ قلبی مولانا از حق تعالی، کسب نور معرفت در عرصه محشر است، تا در زمره رسواشدگان واقع نگردد:

یا رب اتمم نورنا فی الساهره	وانجنا من مفضحات قاهره
(همان، ۲۸۹۲/۶)	

به همین جهت، مدام مخاطبان خود را به جهد برای نورانی شدن دعوت می‌کند:

پخته گرد و از تغیر دور شو	رو، چو برهان محقق نور شو
(همان، ۱۳۱۹/۲)	

جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک و خدمت آسان شود
 (همان، ۳/۴۵۸۴) ۲۲

جهد کن تا مست و نورانی شوی تا حدیثت را شود نورش روی
 (همان، ۵/۲۴۸۵) ۲۳

نتیجه‌گیری

نور، اسم ذات الهی و یکی از مهم‌ترین کلید واژه‌های شناخت مثنوی است که در وجود شناسی عرفانی بسیار مؤثر است؛ مولانا نیز در شمار کسانی است که بیش از سایر عارفان و ادیبان به موضوع نور توجه می‌کند و از زبان نمادین نور و رنگ برای بیان مسایل ثقیل معرفتی، بهره می‌برد. او در معرفی نور، سخت تحت تأثیر آبخورهای دینی-قرآنی است و از دیدگاه وی، مراتب سه‌گانه نور عبارتند از نور حق، نور دل و نور چشم، که به دو گروه عمده پایدار(حقی) و ناپایدار(حسی) تقسیم می‌شود. مولوی منشأ اصلی نور دل را نور حق می‌داند؛ زیرا این نور از نور حس و عقل جداست و در زمره سایر انوار نیست و تنها نوری است که ضدی ندارد تا به واسطه آن آشکار گردد. به اعتقاد او، نور حق، مبین اسرار و حقایق نام‌ها و اشیا است، و به همین دلیل فواید و کارکردهای فراوانی برای آن در نظر گرفته است. مولوی نور را وسیله اطفای نار شهوات و نار دوزخ می‌داند و معتقد است، نور مهم‌ترین عاملی است که باعث اجتناب از دنیاگرایی و اختلاف و تفرقه می‌گردد. در مثنوی نور، عامل ایجاد امنیت و مسکن قوی برای التیام دردهای روحی بشر است. صاحب مثنوی، نور را طعام روحی برای ارتزاق روحانی بشر و ابزاری برای غیب‌بینی و درک جمال بی‌حجاب الهی معرفی می‌کند. وی ذات اقدس الهی، انبیا و اولیای الهی (پیشین و پسین)، قطب اعظم و انسان کامل را از منابع کسب نور معرفی می‌کند و سرچشمه نور وجودی ایشان را نور ذات الهی می‌داند. مولوی در مثنوی تلاش می‌کند، نور ناب حق را معرفی و مخاطبان خود را برای بهره‌گیری از آن فراخواند؛ زیرا به اعتقاد او، مؤثرترین شیوه برای پیمودن طریق سلوک، کسب نور و نورانی گشتن است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای توضیح بیشتر رک نجم رازی، ۱۳۵۲: ۳۰۶؛ کاشانی، ۱۰۹ به بعد، میهنی، ۱/ ۳۰۳ و باباافضل مرقی، ۱۳۶۶: ۶۵۲.
- ۲- نیز رک محقق، ۱۳۷۲: ۱۳۴۳-۱۳۴۴؛ خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۲/ ۲۲۷۸؛ سجادی، ۱۳۵۰: ذیل واژه نور، ۴۷۴.
- ۳- صاحب طرائق الحقایق نیز در این باره می‌گوید: «پس مراد از مقام نورانیت، مقام روحانی تجردی کلی آن چنانی است که مقام اول مبدعات است و در آن مقام همگی متحدند و چنانچه فرموده است: " انا و علی من نور واحد "» (شیرازی، بی تا: ۱/ ۴۲۹).
- ۴- نیز رک مثنوی: ۲۷۰۴/۳؛ ۱۴۳۵/۳؛ ۱۵۴۹/۳؛ ۲۸۳۷/۳؛ ۴۹۳/۳؛ ۴۹۳/۲؛ ۴۱۷/۴؛ ۲۱۶۹-۲۱۷۰/۴؛ ۳۲۲۳-۳۲۲۳/۲؛ ۳۲۲۲/۴؛ ۱۷۶۶/۴؛ ۲۸۷/۲؛ ۲۲۱۶/۲؛ ۷۸۵/۵؛ ۱۵۹/۵ و ۱۳۹/۶...
- ۵- نیز رک همان، ۳۶۲۹/۳؛ ۳۹۹۱/۳؛ ۴۱۴۰/۳؛ ۲۰۵۱/۲؛ ۲۲۳۵/۱؛ ۲۸۲۸-۲۸۲۹/۳؛ ۲۸۷۹/۵؛ ۳۴۸۲/۵؛ ۳۹۱۲/۵؛ ۳۹۱۲/۲-۳۹۱۰/۲؛ ۲۰۸۵/۲؛ ۲۰۸۳/۶؛ ۳۲۲۳/۳؛ ۱۰۲۵/۴؛ ۳۳۹۲-۳۳۹۵/۶...
- ۶- بحث جدی درباره آیات و روایات مربوط به نور و آرای مختلف کلامی، فلسفی و معرفتی در آن باره خود نیازمند پژوهشی گسترده و مستقل است.
- ۷- برای اطلاع از نظر کامل مفسران عرفانی و اقوال عرفا مانند سلمی، نجم رازی، سهل تستری، میبیدی و قشیری و دیگر اقوال مشابه رأی مولانا رک روحانی، ۱۳۷۶-۱۳۷۷، ۱۹۸-۲۰۲.
- ۸- نیز رک: مثنوی، ۵۸۹/۴؛ ۴۶۰/۴؛ ۴۳۳/۴؛ ۵۷۷/۴؛ ۵۰۶/۴.
- ۹- نیز رک: شیرازی، بی تا: ۱/ ۳۲۱.

- ۱۰- امام صادق (ع) به نقل از پیامبر (ص) فرموده‌اند: «الْمُحْتَجِبُ بِنُورِهِ دُونَ خَلْقِهِ فِي الْأُفُقِ الطَّامِحِ وَالْعِزُّ الشَّامِخِ وَالْمُلْكُ الْبَازِخِ... فَأَحَبُّ الْاِخْتِصَاصِ بِالْتَّوْحِيدِ إِذْ اِحْتَجَبَ بِنُورِهِ وَ سَمَا فِي غُلُوِّهِ وَ اسْتَشَرَ عَنْ خَلْقِهِ» (توحید صدوق، ۴۵)
- ۱۱- نیز رک: مثنوی، ۹۷۵/۶؛ ۹۷۲/۶؛ ۹۸۳/۶.
- ۱۲- نیز رک: همان، ۹۷۵/۶؛ ۹۷۲/۶؛ ۹۸۳/۶.
- ۱۳- نیز رک: میبدی، ۱۳۶۱؛ ۵۴۳/۶ و یوسف پور، و بخشی، ۱۳۸۸: ۸۹.
- ۱۴- نیز رک: مثنوی، ۸۹۴/۵؛ ۱۱۸۰/۲؛ ۲۷۵۶/۶؛ ۱۳۶۶/۱؛ ۳۱۳۱/۲-۳۱۳۰؛ ۳۱۳۰/۵.
- ۱۵- نیز رک: همان، ۱۱۲۸-۱۱۳۵ و نیز آیت الله مکارم شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۷۳/۱۴.
- ۱۶- نیز رک: مثنوی، ۱۳۵۳/۲؛ ۲۱۵۷/۲؛ ۲۴/۵؛ ۲۴۲۹-۲۴۳۳/۶.
- ۱۷- نیز رک: مولوی، ۱۳۸۵: ۲۵۰.
- ۱۸- نیز رک: مثنوی، ۱۲۵۱/۲؛ ۱۳۳۴/۱؛ ۳۴۸۵/۳؛ ۱۲۵۰/۲.
- ۱۹- برای توضیح بیشتر رک: فولادی، ۱۳۸۹: ۴۷۸.
- ۲۰- رک: همان، ۱۹۵۰/۱؛ ۷۴۲/۵.
- ۲۱- رک: همان، ۱۱۵۱/۳؛ ۲۶۳/۶؛ ۸۱۸-۸۲۵/۲؛ ۳۴۱۰/۲؛ ۲۱۸۳/۶؛ ۲۱۸۳/۶؛ ۲۸۶۵/۶؛ ۲۸۷۵/۶؛ ۴۵۸۰/۶؛ ۴۵۸۸/۶.
- ۲۲- نیز رک: همان، ۵۱۳/۴؛ ۵۵۹/۳؛ ۸۹/۲؛ ۳۶۰۶/۱ و...

منابع

۱- قرآن کریم.

- ۲- ابراهیمی دینانی، غلام‌حسین. (۱۳۸۱). *اسماء و صفات حق*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- ۳- ابن عربی، محی‌الدین. (۱۳۸۶). *کشف المعنی عن سرّ اسماء الله الحسنی*، شرح و ترجمه زمانی قمشه‌ای، تصحیح و سام الخطاوی، قم: مطبوعات دینی، چاپ دوم.
- ۴- ----- (۱۳۳۹ ه.ق). *انشاء الدوائر*، مطبعة بریل.
- ۵- ارفع، سید کاظم. (۱۳۷۰). *اسماء الحسنی و سیر و سلوک الی الله*، فیض کاشانی، چاپ اول.
- ۶- الایچی اصفهانی، مولی‌علی‌اکبر بن محمد باقر. (بی‌تا). *زبدة المعارف فی اصول العقاید*، اصفهان: چاپخانه محمدی.
- ۷- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۷۰). *مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی*، جلد اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۸- روحانی، رضا. (۱۳۸۷). «زمینه‌ها و انگیزه‌های اتحاد انبیا در مثنوی» *مطالعات عرفانی*، شماره هفتم، ص ۹۰-۱۲۰.
- ۹- ----- (۱۳۷۶-۱۳۷۷). *تأویل قرآن در مثنوی*، پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران.
- ۱۰- زمانی، کریم. (۱۳۷۹). *شرح جامع مثنوی معنوی*، ۷ جلد، تهران: اطلاعات، چاپ هفتم.
- ۱۱- سبحانی، توفیق. (۱۳۸۵). *تاریخ ادبیات ایران*، جلد اول، تهران: دانشگاه پیام نور، چاپ دوم.
- ۱۲- سجادی، سید جعفر. (۱۳۵۰). *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ اول.
- ۱۳- سمعانی، شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد بن ابی مظفر. (۱۳۶۸). *روح الارواح فی شرح الاسماء الملک الفتاح*، به کوشش و تصحیح نجیب مایل‌هروی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۴- سهرودی، شهاب‌الدین. (۱۳۸۰). *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تصحیح هانری کربن، تهران: بی‌چا.
- ۱۵- ----- (۱۳۶۷). *حکمة الاشراق*، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران: دانشگاه تهران.

- ۱۶- سید رضی. (۱۳۸۶). ترجمه نهج البلاغه حضرت امیر المؤمنین، ترجمه محمد دشتی، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین(ع)، نشر ظهور، چاپ اول.
- ۱۷- شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی. (۱۳۴۹). مقالات شمس تبریزی، تصحیح و تعلیقات احمد خوشنویس(عماد)، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- ۱۸- شیخ صدوق؛ التوحید للصدوق. (۱۳۹۸ق). قم: جامعه مدرسین، چاپ اول.
- ۱۹- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۸۵). ترجمه خلاصه تفسیر المیزان، ترجمه فاطمه مشایخ، به کوشش کمال مصطفی شاکر، تهران: انتشارات اسلام، چاپ چهارم.
- ۲۰- غزالی، محمد. (۱۴۰۶ق). احیاء علوم الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۲۱- ----- کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، تهران: گنجینه، چاپ نهم.
- ۲۲- ----- (۱۴۰۷). مشکاة الانوار و مصفاة الاسرار، شرح و تحقیق شیخ عبدالعزیز عزالدین السیروان، بیروت: عالم الکتب، بی جا.
- ۲۳- فخر رازی. (۱۹۷۶م، ۱۳۶۹ه.ق). شرح اسماء الله الحسنی للرازی (لوامع البینات شرح اسماء الله تعالی و الصفات)، راجعه و قدم له و علق علیه: طه عبدالرؤف سعد، القاهرة: منشورات مکتبه کلیات الازهریه.
- ۲۴- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۶). احادیث مثنوی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۲۵- فولادی، علی رضا. (۱۳۸۷). زبان عرفان، قم: فراگفت، چاپ اول.
- ۲۶- گوهرین، سید صادق. (۱۳۸۰). شرح اصطلاحات تصوف، جلد هفتم، تهران: زوار، چاپ اول.
- ۲۷- محمدی، حسن علی. (۱۳۸۶). فرهنگ آسمانگر (فرهنگ جامع اسماء الهی)، ویراسته کاظم عابدینی، قم: فراگفت.
- ۲۸- ملاصدرا شیرازی، صدر الدین محمد بن ابراهیم. (۱۳۵۸). الوارداة القلبية فی معرفة الربوبیة، تحقیق تصحیح ترجمه احمد شفیعه، تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران.
- ۲۹- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۵). فیہ مافیہ، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نگاه، چاپ اول.
- ۳۰- ----- (۱۳۷۵). مثنوی معنوی، تصحیح رینولد آلین نیکلسون، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
- ۳۱- نجم رازی. (۱۳۵۲). مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۲- نزهت، بهمین. (۱۳۸۸). «نماد نور در ادبیات صوفیه»، مطالعات عرفانی، شماره نهم، ص ۱۵۵-۱۸۴.
- ۳۳- نیکویخت، ناصر و علی قاسم زاده. (۱۳۸۷). «سمبولیسم نور و رنگ در عرفان ایرانی - اسلامی» مطالعات عرفانی، شماره هشتم، ص ۱۸۳-۲۱۲.
- ۳۴- واعظ کاشفی سبزواری، ملاحسین. (۱۳۷۹). جواهر التفسیر (تفسیر ادبی - عرفانی - حروفی...)، مقدمه تحقیق و تصحیح جواد عباسی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول.
- ۳۵- عین القضاة همدانی. (۱۳۷۳). نامه‌های عین القضاة همدانی، به کوشش علی نقی منزوی، عقیف عسیران، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳۶- یوسف پور، محمد کاظم و اختیار بخشی. (۱۳۸۸). «بررسی مقایسه‌ای نور در مثنوی با مهم‌ترین آثار عرفانی ادب فارسی» ادب پژوهی، شماره هفتم و هشتم، ص ۷۹-۹۹.